

با سلام به استاد شهبازی عزیز و یاران عاشق

با قضا پنجه مزن ای تند و تیز
تا نگیرد هم قضا با تو ستیز
مرده باید بود پیش حکم حق
تا نیاید زخم، از رب الفلق
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۱۰ و ۹۱۱

در این لحظه اگر اون چیزی که ذهنمان نشان می‌دهد را به مرکزمان بیاوریم و مرکزمان را عدم نکنیم و زندگی مان را دست قضا و خدا نسپاریم و اداره اموراتمان را به جای سپردن به خرد زندگی، دست من ذهنی بسپاریم، در این حالت ما با خدا یا قضا ستیزه و جنگ می‌کنیم. پس وقتی ما اون چیزی را که ذهن نشان می‌دهد او را مهم می‌دانیم و به مرکزمان راه می‌دهیم، یعنی اداره امور زندگی مان را دست اون چیز ذهنی فکری می‌سپاریم، در حالیکه اگر فضاگشایی کنیم و با خودمان بگوییم این چیزی که ذهن نشان می‌دهد مهم نیست، مرکز عدم می‌شود و اداره زندگی ما دست خرد کل خرد ایزدی می‌افتد.

ما باید فضا را باز کنیم و تسلیم باشیم. ما باید مثل مرده‌ها پیش حکم حق باشیم. حکم حق یعنی فکر و عملی که زندگی با مرکز عدم در ذهن ما بنویسد، در حالیکه من ذهنی ما صفر است. به عبارتی خرد زندگی از طریق فضاگشایی و مرکز عدم به فکر و عمل ما بریزد و زندگی ما را سر و سامان بدهد.

از درون خویش این آوازاها
منع کن تا کشف گردد رازها
ذکر حق کن، بانگ غولان را بسوز
چشم نرگس را ازین کرکس بدوز
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۵۳ و ۷۵۴

هر لحظه چیزی را که ذهن نشان می‌دهد، آن را مهم می‌دانیم و به مرکزمان می‌آوریم، و از عقل آن استفاده می‌کنیم، این آواز غول است که آدرس غلط می‌دهد و دید غلط دارد. پس اگر من اون چیزی که این لحظه ذهنم نشان می‌دهد به مرکز نیآورم و مرکز را عدم کنم، صدای غول را نمی‌شنوم. ذکر حق کن یعنی اون چیزی که ذهنت نشان می‌دهد را به مرکزت نیاور و مرکزت را عدم کن و چشم عدمت را از این کرکس من ذهنی فرو بند. هر بار چیزی که ذهن نشان می‌دهد را مهم نمی‌دانی و مرکزت را عدم می‌کنی، این ذکر حق است، ولی وقتی چیز ذهنی را به مرکزت میآوری، این صدای غول است، دیدش و عقلش به درد نمی‌خورد.

گویدش رُدوا لَعَادُوا، کار توست
ای تو اندر توبه و میثاق سست
لیک من آن ننگرم، رحمت کنم
رحمتم پرست، بر رحمت تنم
ننگرم عهد بدت، بدهم عطا
از کرم این دم چو می‌خوانی مرا
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۵۸ الی ۳۱۶۰

ما الان که شناسایی کردیم، اون چیزی را که ذهن نشان می‌دهد مهم نیست به مرکز بیاید، چند لحظه این کار را می‌کنیم، ولی بعدش فراموش می‌کنیم و چیز ذهنی را به مرکزمان می‌آوریم.
با این حال به محض اینکه یادمان آمد که چیز ذهنی در مرکزمان است، در اطرافش فضاگشایی کنیم و مرکز را عدم کنیم.
ما وقتی یادمان می‌رود و چیز ذهنی را به مرکز می‌آوریم و هوشیاری جسمی پیدا می‌کنیم، من ذهنی می‌گوید دیدی که عهدت را شکستی و نتوانستی مرکزت را عدم نگه داری. ما باید به این حرف من ذهنی بی‌اعتنا باشیم، چون خدا می‌گه کار تو رفتن به ذهن و برگشتن به فضای گشوده شده است و هر باری که به عهدت که عدم کردن مرکز است وفادار باشی، رحمتم را دریافت میکنی و من کاری به شکستن عهدت و رفتن به ذهن ندارم، من سراسر رحمتم و کارم عطا رحمت و کرم است.
و به محضی که مرا بخوانی یعنی فضاگشایی کنی، کرمم را به تو می‌دهم و کاری به چند لحظه قبل و گذشته ات ندارم.

از سخنان گوهر بار آقای شهبازی عزیز:
اگر با خواندن ابیاتی یا بیتی روزن در تو گشوده شد به آن اکتفا نکن و به هزار بار خواندن هم اکتفا نکن و باز هم تکرار کن تا فضا گشوده‌تر شود.

برگرفته از برنامه گنج حضور
با تشکر، حسن از قوچان